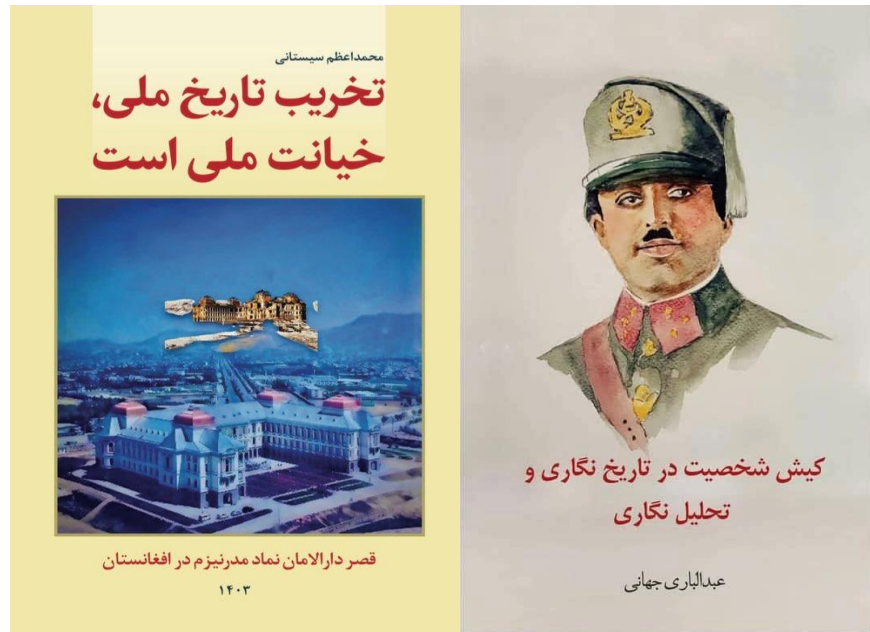


تخریب تاریخ ملی خیانت ملی است؛

یکی از ستونهای تاریخ ملی ماشاه امان الله است
نباید گذاشت که این ستون تخریب شود!



باری جهانی کسی که پس از کودتای ثور خطاب به شهید داودخان شعر «زموژ کشتی دوبروله خپل دریابی توپانی سو» را سروده بود و با آواز ناشناس آنرا از طریق تلویزیون بگوش مردم میرساند تا اخلاص خود را به پیروزی حزب خلق بر داودخان نشان داده باشد؛ چون داودخان رهبران حزب دموکراتیک خلق را که در هنگام تدفین میراکبرخیبردولت را متهم به قتل او کرده بودند زندانی کرده بود.

جهانی اخیراً اکتابی تحت عنوان کیش شخصیت در تاریخ نگاری را بیرون داده است که گویا شامل مجموعه مقالاتی است که پس از فرار از وزارت اطلاعات و فرهنگ، در تخریب شاه امان الله خان نوشته است، اتفاقاً دوستی عکس کتاب او را برایم فرستاد و این خبر مرا و داشت تا من هم مقالات خود را که بجواب آقای جهانی نوشته ام گرد آورم و از مجموعه آنها کتاب «تخریب تاریخ ملی خیانت ملی است»، را تالیف و چاپ نمایم. خوشبختانه که این تالیفم نیز در این روزاز چاپ برآمد.

دومین گفتار من که در جواب جهانی نوشته شده چنین است:

ارواح خبیثه در صدد تخریب درخشان ترین
دوره تاریخ افغانستان

در تاریخ معاصر افغانستان دوره ده ساله سلطنت شاه امان الله ، دوره درخشان تجدد خواهی و بیداری و استقلال طلبی و قانون مداری در افغانستان است. اگر این دوره را که آغاز دوره تنور و تجدد و تحول طلبی است از تاریخ کشور حذف کنیم یا آنرا سیاه جلوه بدهیم ، دیگر چیزی برای یاد کردن و یادگرفتن از تاریخ نهضت امانی یعنی از چگونگی نبرد استقلال و پیروزی ملت افغانستان براستعمار و سپس از نخستین اقدامات مدنی جهان شمول نداریم .

بزرگترین دغدغه ذهنی شاه امان الله ، پس از حصول استقلال سیاسی افغانستان ، رفع جهالت و بیسوادی اکثریت مردم کشور بود. پس اولین کاری که بدان توجه نمود، تاسیس مکاتب و تعمیم معارف در سرتاسر افغانستان بود. او با تاسیس مکاتب و تدریس علوم عصری از مرکز تا ولایات ، چراغ علم و معرفت را در کشور روشن ساخت، و زمینه رفتن به مکتب و بهره ورشدن از علم و دانش را برای همه اولاد وطن میسر ساخت. بمنظور تأمین حقوق زنان به تعلیم و تحصیل آنها توجه نمود و «مکتب مستورات» و «شفاخان مستورات» را در کابل تاسیس کرد و مردان و زنان را برای فراگیری علم و دانش تشویق نمود.

شاه امان الله عشق بیکرانی به تعلیم و تعمیم سواد در مملکت داشت، در یکی از بیانیه های خود گفت : **« من هر قدر در باب ترقی و بهبودی شما ملت تفکر نموده ام بدون علم دیگر راهی نیافته ام و پایه اول علم ، مکتب است ... چون چنین است نیک بدانید که بخیر شما بوده و شما را براه مستقیم مایل ساخته، می خواهم با کمال سویه از عالم با خبر شوید و ترقی کنید، تا کی در این مغاک جهل بوده از عالم بی خبر و از علم محروم باشید.» (امان افغان، شماره ۱۷، ص ۳)**

نباید گذاشت تا دشمنان نهضت امانی با بی حیائی تاریخ ملی ما را تخریب کنند. برای دفاع از این دوره درخشان تاریخ کشور باید به سخنان ارواح خبیثه گوش نداد. درباره ارواح خبیثه استاد عارفی بزرگوار توضیحی جالبی دارد و میگوید: «... اصطلاح ارواح خبیثه را می توان به شریر ترین ، عقب مانده ترین و مزدور صفت ترین عناصر و یا جریان سیاسی و مذهبی که رویکرد های ضد ارزش های مدنی و انسانی دارند و توسط قدرت های بزرگ سیاسی نظامی جهان ایجاد ، تقویت و رویکار آورده می شوند نسبت داد . سردمداران نظام سرمایه داری در وجود ادارات استخباراتی آنان و بویژه موساد اسرائیل تولید کنندگان گروه های «ارواح خبیثه» اند .» (از پیام استاد داوود عارفی بجواب سوال من)

این ارواح خبیثه را که تلاش میکنند بهترین دوره تاریخی کشور را سیاه جلوه دهند به نظر من عبارت اند از ؛

- ۱- نویسندگان وابسته به تنظیم های جهادی برگشته از پاکستان ،
- ۲- برخی از تحصیل یافتگان تاریخ که در خدمت شبکه های اطلاعاتی کشورهای غربی قرار گرفته اند،
- ۳- برخی از شاعران و هنرمندان نوازش دیده استخبارات پاکستان ،
- ۴ - پیروان راه و رسم بچه سقو ،
- ۵- روحانیت متنفذ کابل و مریدان شان که در ضدیت با ریفورمها و برنامه های ترفیخواهانه شاه امان الله قرار داشتند و هنوز هم قرار دارند.

این گروه ها برای خوشنودی انگلیس و نطفه استعماری اش (پاکستان) از شاه امان الله خان بخاطر کسب استقلال کامل سیاسی کشور از بریتانیا و طرح و تطبیق اصلاحات اجتماعی و انفاذ نخستین قانون اساسی و اعلام تساوی حقوقی زنان با مردان و حق تحصیل و کار زنان و تعمیم معارف سرتاسری در

کشور خوشحال نمیشوند و بجای آن از یک دزد بیسواد وضد علم و معارف که دروازه های مکاتب را بروی فرزندان کشور مسدود کرد به عنوان خادم دین رسول الله خوشحال و خوشنود میگردند. برخی از نویسندگان ایدئولوژی زده و تنگ نظر [امان الله ستیز] به تلاش افتاده اند تا یکجا با شایعات و پروپاگندهای ساخت انگلیس برای بدنام کردن آن شاه مترقی و متجدد عقده های روحی و روانی خود تبارز دهند و بخود می بالند تا از لابلای آثار نویسندگان استعماری، عباراتی را نقل قول کنند که انگشت انتقادشان را به سوی شاه امان الله دراز کرده باشند.

این نویسندگان مغرض حتی از نقل شایعاتی که از سوی روحانیون وابسته با ارتجاع و استعماربرضد اصلاحات اجتماعی شاه تبلیغ میشد هم دریغ نمیورزند تا مگر از محبوبیت آن شاه ترقیخواه و متجدد در میان نسل جوان کشور بکاهند و پله برتری کسانی که با حمایت انگلیس بعد از امان الله روی صحنه قدرت آمدند را بالا ببرند.

برخی از نویسندگان خود خواه و شهرت طلب که روزگاری از اندیشه های «مارکسیزم-لنینیزم» تغذیه میکردند و برضد نظام سلطنت، شعار: مرگ برشاه! وزنده باد حکومت زحمتکشان! سر میدادند، اکنون با نگاشتن مقالاتی در توصیف نادرشاه و نکوهش از شاه امان الله روی آورده اند و منافقانه میخواهند عقده های بی کفایتی و ناکامی خود را در اداره یک وزارت، با «فراری» خواندن و گفتن «راندن» شاه امان الله، حل کرده شهرت و شخصیت کمائی کنند.

شاه امان الله برای بیرون کشیدن جامعه از عقب ماندگی قرون وسطایی برنامه های اصلاحی را طرح و به تطبیق آن شروع کرد، اما متأسفانه که با مخالفت روحانیت متنفذ وابسته با انگلیس روبرو گردید، که هر اقدام ترقی خواهانه شاه را با بن بست روبرو میکرد و سبب شورشها و بغاوت ها در مقابل ریفورمها میگردد. حضرات مجددی همواره برنامه های اصلاحی و اجتماعی و فرهنگی شاه امان الله را سبوتاژ میکردند.

یکی از مهمترین اقدامات اصلاحات اجتماعی شاه، طرح و تصویب قانون اساسی یا نظامنامه اساسی دولت افغانستان بود که در سال ۱۳۰۱ شمسی در لویه جرگه ۸۷۲ نفری در جلال آباد تحت ریاست شخص شاه مورد بحث و تصویب قرار گرفت و برای نخستین بار افغانستان در تاریخ چند هزارساله خود صاحب یک قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی گردید.

در این قانون اساسی: اسارت و بردگی و کار بیگار و شکنجه لغو گردید، برابری اتباع و آزادی شخصی، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و حق ملکیت شخصی و مصونیت مسکن و منع مصادره دارائی و مجازات غیرقانونی و غیره نکات برجسته بازتاب یافته بود. (مواد: ۹ و ۱۰، ۲۲، ۲۴) ماده ۱۱ قانون اساسی حکم میکرد: «در افغانستان اصول اسارت و بردگی بالکل موقوف است.» بنابر حکم این ماده، در حدود هفتصد تن غلام و کنیز هزاره در شهر کابل از منازل اربابان خود برآمدند.

غبار شهادت میدهد که: روح این موافقانونی آن بود که در عمل تطبیق میشدو از لوٹ کذب و ریا و فریبکاری میرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهمیم گردیدندو قید رنگ زرد از دستار و معجز هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ ش = ۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حربیه) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از

نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت ، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زائی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد.^۱

شاه امان الله، نخستین شاهی در افغانستان بود که مبارزه علیه بی عدالتی را از خاندان شاهی با قطع معاشات مستمری به سرداران و درباریان و اعضای فامیل شاهی و سپس سران قبایل و روحانیون آغاز کرد. معاش تقاعد را برای مامورین تعیین و پرچم ملی را مشخص نمود. نظام عسکری از هشت نفری به نظام همه شمول تغییر داد. نظام احتساب از میان برداشته شد. برای ملاها مکتبی تاسیس و نصاب درسی شان وضع گردید. فعالیت ملاهای تحصیل کرده در مدرسه دیوبند هند به صفت رهبران مذهبی منع گردید. جهت تربیت قضات مکتب حقوق تاسیس گردید. سیستم پیری و مریدی در اردو ممنوع شد.^۲

جهانی یکی از ارواح خبیثه :

باری جهانی در مقاله «کیش شخصیت» در حالی که یکجا از شاه امان الله تعریف میکند ولی در پایان تعریف مزورانه خود، تمام بدبختی های مردم افغانستان در صد سال اخیر را بگردن شاه امان الله می اندازد و میگوید: «شورش های سال ۱۹۲۸ که نتجتاً باعث سقوط او گردید، پیامدهای داشت که میتوان آنرا یکی از فصول بدبختی های پیاپی این کشور خواند.»

منافقت و دورویی باری جهانی از اینجا معلوم میشود که او در سطور آغازین این پراگراف شاه را شخص وطن پرست و مردم دوست و خدمتگار مردم و انمود میکند و میگوید: « هیچ نویسنده داخلی و خارجی د ر وطن دوستی و صداقت امان الله خان شک نداشته است و باید قبول نمود که او به وطن و ترقی وطن خود عشق میورزید. او عاشق مردم خود بود و به وطن و مردم خود به مثابه یک پادشاه نه بلکه به مثابه یک پدر مهربان علاقه داشت. او نه تنها خیانت نورزیده بلکه فدای این وطن شد. هفته شش روز از هشت صبح تا نیمه شب کار میکرد. ولی خطاهای که امان الله خان به صادر شدن آن اعتراف میورزد؛ در حقیقت اشتباهاتی بودند که باعث سقوط رژیم امانی گردید و شورش های سال ۱۹۲۸ که نتجتاً باعث سقوط او گردید، پیامدهای داشت که میتوان آنرا یکی از فصول بدبختی های پیاپی این کشور خواند.»

در اینجا هدف جهانی از ذکر «بدبختی دوامدار و پیاپی» ، نابجا شمردن برنامه اصلاحات شاه امان الله است که در افغانستان تطبیق میکرد نه کسانی که شورش را برضد شاه براه انداخته بودند. جهانی میخواهد بگوید، بدبختی های پیاپی و دوامدار مردم کشور در یکصد سال گذشته، ناشی از اصلاحات شاه امان الله بوده است. یعنی اگر او دست به اصلاحات نمی زد، قانون اساسی نمی ساخت و دروازه های مکاتب را بروی فرزندان مردم باز نمی نمود و به زنان حق تحصیل و حق کار و حق انتخاب نمیداد، مردم شورش نمی کردند. پس اصلاحات او بود که باعث شورش ۱۹۲۸ گردید و سبب بدبختی های دوامدار و پیاپی مردم ما شد، لذا عامل اصلی بدبختی این کشور شاه امان الله است؟ بدینگونه جهانی توطئه ها و دسایس ارتجاع داخلی و استعمار انگلیس را در پشت سر شورش های ۱۹۲۸-۱۹۲۴ در نظر نمی گیرد ، چون هدفش تخریب شاه امان الله است.

۱ - غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۹۳

۲ - آتش در افغانستان، ص ۲۰۶

جهانی در بقیه مقاله «کیش شخصیت» تلاش ورزیده است، تا تبلیغات وشایعات انگلیس ها را علیه شاه امان الله که پس از جنگ استقلال براه افتاده بود، برجسته سازد و اشاره میکند که چرا شاه برباغ زنانه پولیس گماشته بود و زنان محببه را نمیگذاشت به باغ زنانه برای تفریح بروند. او نمیداند که پولیس را برای حفاظت زنانی که با روی باز به باغ زنانه می رفتند گماشته شده بود تا مبادا مخالفین نهضت زنان مردی را در زیرچادری به باغ بفرستند و بر روی زنان تیزاب پاش بدهند، و بدینوسیله نهضت زنان را ناکام نسازند، خود را مکلف میدید برای جلوگیری از چنین خطرانی پولیس بگمارد تا مانع زنان چادری پوش به باغ گردد.

جهانی اشتراک ملکه ثریا همسرش شاه امان الله رادرسفراروپا و رفتن در دعوت های رسمی و گرفتن عکس های یادگاری یا مطبوعاتی، برخ شاه و هواداران او میکشد و رفتن ملکه ثریا را با مهماندارش یعنی خانم همفریز سفیر انگلیس در کابل [که مهماندار رسمی شاه و ملکه بود] برای خریداری پارچه های پرده برای ارگ سلطنتی کابل به بازارهای لندن، چنان با کراهت نام می برد که گوئی یک ملاصبور ثانی بر منبر تبلیغ نشسته و شرح رفتن ملکه ثریا را با کدام جوان لندنی به نایت کلب ها تشریح میکند. در حالیکه ملکه ثریا هر جای که میرفت همراه با برادر خود کرنیل محمد عمر خان بحیث یاور و خواهر شاه کبراجان بیرون میرفت و این کار او نه کدام خیانت ملی شمرده میشود و نه خلاف عرف اجتماعی و اسلامی و افغانی، من نمیدانم این آقای که روزگاری سنگ کمونیزم را بر سینه میکوبید و ادعای روشنفکری داشت، چرا تا این حد منحط شده و در تاریکی سقوط کرده است که برای سبک ساختن شخصیت شاه منور و متجدد و روشنفکر افغانستان از چنین مسایل عادی یک موضوع تبلیغی برای ملاها و شاگردان مدرسه های پاکستانی میدهد.

جای دیگری جهانی شاه امان الله را قاتل پدرش امیر حبیب الله دانسته، میگوید اگر خودش قاتل نبود چرا قاتل پدر را که شاه علی رضا دستگیر کرده بود و می شناخت (جنرال نادر خان) مجازات ننمود و در عوض کرنیل شاه علی رضاخان، نوکریوال خیمه امیر را محکوم به اعدام نمود؟ جهانی به شاه امان الله اتهام تفرقه اندازی های قومی میزند و میگوید: برای سرکوبی شورش منگل علاوه بر استفاده از نیروهای دولتی، اقوام ولایات دیگر را برای سرکوبی شورش خوست فرستاد و دشمنی میان اقوام را دامن زد.^۳

پاسخ من به جهانی:

در دوران اتحادشوروی سابق، در میان طرفداران ماتریالیزم تاریخی دوگرایش در تاریخ نویسی بظهور رسید، یکی گرایشی که نقش شخصیت رادر تاریخ پراهمیت و مقدم بر نقش توده ها میدانست، و دیگری نقش توده ها را در تاریخ و تحولات تاریخی مقدم و پراهمیت میدانستند. پیروان نقش توده ها استدلال میکردند که توده ها لکوموتیو (نیروی محرکه) تاریخ تکامل بشر اند و اگر توده ها نباشند، شخصیتها و رهبران سیاسی یا مذهبی به تنهایی خود هیچ کاری کرده نمیتواند. فقط این

^۳ -باری جهانی، کیش شخصیت افغان جرمن آنلاین، آرشیف مقالات نویسنده

توده ها اند که جنبش های بزرگ را براه می اندازند و قدرتهای استبدادی را سرنگون میکنند و انسان را از زیر یوغ ستم و استبداد نجات میدهند.

پیروان نقش شخصیت در تاریخ معتقد بودند که، نقش شخصیت های تاریخی، سیاسی و رهبران نهضت های ملی و مذهبی در حرکت ضروری تاریخ، بخصوص در چگونگی گذار از مراحل مختلف تکامل، بسیار پراهمیت است، زیرا آنها با استعداد سازماندهی و توانائی فرماندهی و قدرت رهبری خویش میتوانند سیر حوادث تاریخ را در مسیر درست یا نادرست، قرار بدهند و بدینوسیله سبب نجات جامعه در یک مرحله معین بشوند و یا اینکه آن جامعه را به کج راهه رهنمونی کرده، سبب زوال و نابودی آن گردند.

در قرن بیستم برخی شخصیت های سیاسی و رهبران احزاب چپی و ناسیونالیستی که با انقلابات اجتماعی یا کودتای نظامی چارچوب های رژیم های کهنه را در کشورهای خود شکسته و نظام نوینی را در جامعه پیاده کرده بودند، خود را محور همه تحولات خوب در کشور تصور مینمودند و رسانه های دولتی نیز همگی در خدمت تبلیغات برای بزرگنمایی و ارج گذاری رهبری جدید قرار داشتند و شنونده و خواننده خود را مجبور به قبول اوصاف و گزافه گوئی های میدید که مطبوعات رسمی در تمجید و تکریم از رهبری جدید پیوسته تکرار می نمودند. اما همینکه این رهبران از میان رفتند و جای شان توسط رقبای سیاسی دیگر پرگردید، بر شیوه کار آنها انتقاد ها صورت گرفت و از اینجا بود که در مبحث نقش شخصیت در تاریخ، اصطلاح «کیش شخصیت» (تابو سازی) نیز در ترمینالوژی سیاسی افزوده شد، که بار معنایی منفی دارد. اصطلاح کیش شخصیت [تابو سازی شخصیت های سیاسی] اغلب در مورد رهبران کمونستی یا فاشیستی از قبیل: لنین و استالین (در اتحاد شوروی)، هتلر (در آلمان) و موسیولینی (در ایتالیا)، مائو (در چین) و کیم ایلسونگ (در کوریای شمالی) و تره کی (در افغانستان)، بکار برده شده است.

قدرشناسی و مطالعه سرگذشت مردان بزرگ و وطن، درس های مهمی از تاریخ کشوراند برای نسل های آینده و بالنده و حق شناس این مرز و بوم تا از فداکاری و شجاعت و صداقت و وطن پرستی شخصیت های بزرگ و وطن خود بیاموزند و در تکامل شخصیت خویش از چنین شخصیت های نیک نام تاریخ کشور تاسی بجویند.

شاه امان الله در افغانستان آن روزگار، یک چهره محبوب و کاریزما و تاثیرگذار بود و به علت همین تاثیرگذاری اوست که ده ها هزار خانواده های افغان اسم فرزندان نرینه خود را امان الله گذاشته اند؟ بخاطر اینکه امان الله خان کسی بود که استقلال کشور را از بزرگترین قدرت استعماری وقت یعنی انگلیس بدست آورده بود. بنابراین آرزوی خانواده ها اینست تا پسران شان مثل شاه امان الله، روزی شخصیت بزرگ و نامداری بار آیند و از راه خدمت گذاری به میهن خود نام نیک کمائی کنند.

آیا یادکرد از کارنامه های خوب و ماندگار یک شخصیت و وطن پرست و محبوب که الگوی آزادیخواهی و استقلال طلبی و ضد استعمار و ارتجاع و حامی بزرگ نهضت زنان در کشور بود، به معنای «شخصیت پرستی» است یا قدردانی از شخصیت های ملی و تاریخی کشور؟

جهانی امان الله خان را شاه ترسو میخواند آنجا که میگوید: «کسانی که ادعا میکنند شاه امان الله بخاطر جلوگیری از خون ریزی مردم افغانستان از جنگ علیه بچه سقو در غزنی دست گرفت و کشور را ترک گفت، ادعای نادرست است، بلکه او از ترس بچه سقو از کشور فرار کرد.»

جهانی می باید قبل از نشخوار کردن تفاله های جواسیس انگلیس علیه شاه امان الله، این شهادت صادقانه علامه عبدالحی حبیبی را یک بار میخواند که از چشم دید خود میگوید: «در بهار ۱۳۰۸ ش ده هزار

لشکر قومی قندهاری و هزاره تحت قیادت شاه امان‌الله خان بسوی کابل حرکت نمود. سپاه زابل و مقر را عبور کرد و بسوی غزنی پیش آمد. در مسیر راه بنا بر دسایس انگلیس بوسیله برخی عناصر مشکوک و روحانی نمایان داخلی به غرض انگیزش و آویزش قبایل درانی و غلجائی ۲۰ تن از طلایه‌داران کشف فرای درانی در منطقه سکونت غلجائیان کشته شده و نعش‌های پاره شده کشته‌گان را بر پایه‌های کج شده تلفون انداخته بودند و بر کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند: «این مهمانی از جانب اقوام غلجائی برای درانیان و شاه امان الله است.» شاه با مشاهده این وضع اسفناک و فجیع، لشکریان را بدور خود خواند و گفت: «اکنون ثابت شد که دشمنان می‌خواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! یقین بدانید که من این مناظر دل‌شکن جنگ داخلی و قبیلولی را تحمل کرده نمیتوانم. و نمی‌خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم...»^۴

جهانی باید خاطرات علامه حبیبی، را یکبار میخواند که چهل سال بعد از عصر آن شاه نوشته شده و هیچ نسبتی به قوم وطایفه شاه امان الله ندارد و می‌باید اهداف وطن پرستانه شاه و مشروطه خواهان را در جهت تحرک جامعه به پیش تقدیر میکرد و بعد وجدانش را قاضی گرفته میگفت: ای امان الله! تو چطور بریک کشور چارپنج ملیونی غرق در جهالت و نادانی و خرافات و سنتهای قرون وسطائی توانستی مدت ده سال بدون کمک کدام کشور خارجی با کمال آزادی و سرافرازی حکومت کنی، حالانکه من یکصد سال بعد از تو، از عهده اداره یک وزارت ۲ هزار نفره با مردمان باسواد و تحصیل کرده برآمده نتوانستم و ناکام و ناتوان مجبوره فرار شدم.

لئون پولادا، نویسنده امریکائی مینویسد: «برخلاف آن‌هایی که گمان می‌کنند امیر آدم ترسو بود، باید گفت که امان الله خان آدم شجاع و نترسی بود. او حتی در جرگه و نشست آن‌هایی که علیه او شورش کرده و با سیاست‌های او مخالف بودند بی‌باکانه حاضر می‌شد و به ایراد سخنرانی می‌پرداخت، در حالی که بیم آن می‌رفت که آنها امیر را هدف قرار بدهند. یکبار زمانی که از پغمان تنها با موتر خود به طرف کابل روان بود مورد حمله مسلحانه قرار گرفت. بدون این که او بداند حمله کننده‌ها چند نفر هستند موتر را توقف داده حمله کننده را که یک نفر بود دستگیر نمود و در مسیر راه به پوسته پولیس تسلیم می‌کند.»^۵

شاه امان الله، اگر آدم ترسو می‌بود، با امکانات اندک مالی و تجهیزات ناکافی نظامی، نبرد برای استرداد استقلال کشور را با انگلیس که تازه از جنگ عمومی اول فاتح و مغرور بازگشته بود، اعلان نمیکرد و تا استقلال را از انگلیس نگرفت از پای نشست. شک نیست که او فداکاری و حمایت بیدریغ مردم غیور افغانستان و قبایل دلیروزیرستان را با خود داشت و قبایل وزیرستان ضربات خوردکننده ای بر سنگرهای نظامی دشمن وارد کردند و انگلیس را وادار به متارکه جنگ نمودند.

شاه امان الله اگر ترسو می‌بود، بدون بادی گارد در اجتماعات مردم کابل سخنرانی نمیکرد. او چهار روز قبل از اینکه از سلطنت استعفی کند بدون بادیگارد به پل باغ عمومی رفت و میزی را کنار کشید و بر آن

^۴ - حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ دوم، ص ۱۸۴-۱۸۳

^۵ - لیون بی پولادا، فصل ناتمام، ترجمه: مجیب الرحمن اتل، راه مدنیت، اسد ۱۳۹۸

ایستاده شد و به سخنرانی پرداخت و مردم را به دفاع از ناموس شان در برابر بچه سقو تشویق نمود. در حالی که طرفداران بچه سقونیز در آنجا حاضر بودند و احتمال ترور او میرفت. ثانیاً اگر او آدم قدرت طلبی می بود که از جنگ می ترسید، میتواندست خودش در عقب لشکر چندین کیلومتر دورتر خیمه بزند و مترصد نتیجه جنگ میان سربازان قندهاری و سقاوی باشد و احیاناً اگر طرفداران او جنگ را می باختند میتواندست عقب نشینی کند و به قندهار برگردد بدون آنکه به او صدمه ای برسد. ولی او چنین نکرد و این نکته ثابت میکند که او واقعاً نمیخواست با ریختن خون هموطنان خود قدرت را بگیرد و بر مردم افغانستان حکومت کند. ختم